جلسه 341

چهارشنبه 16/02/88

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

خلاصه بحث تعلق امر به طبیعت یا افراد این شد که به نظر ما تعلق می گیرد امر به طبیعت. مثلا جئنی بماء متعلق امر اتیان بالماء است، ونیازی نیست که ما بگوئیم امر تعلق می گیرد به ایجاد اتیان بالماء. چون اتیان بالماء همان ایجاد اتیان بالماء است.

و از این جهت که متعلق امر آیا عنوان ایجاد است یا نفس ایجاد خارجی، عرض کردیم بین نظر عرف و نظر عقل تفاوت هست. عرف می گوید ایجاد خارجی متعلق امر است. چون او ملاک دارد. آب آوردن خارجی ملاک دارد و محصل غرض است. و از نظر عرف لازم نیست که متعلق امر موجود باشد. لازم است تصور بشود در هنگام امر. اما وجود متعلق لازم نیست به نظر عرف. چون نسبت امر به متعلقش از نظر عرف نسبت عرض به محل نیست. نسبت اضافه است به طرف اضافه. عرض ومحل مثل سفیدی این جسم یحتاج وجود العرض الی وجود محله. و لکن اضافه احتیاج به طرف اضافه ندارد از نظر عرف. امروز قبل از فردا است، هرچند فردا هنوز موجود نیست. مولا اراده می کند همان آب آوردن شما را چون تصور کرده است آن را. ولو موجود نیست مشکلی پیدا نمی شود.

بله به نظر عقلی متعلق اراده باید در عالم نفس موجود باشد. اراده موجود نفسانی است متعلق آن هم به نظر عقل باید در نفس موجود باشد، والا لازم می آید که اراده در موطن وجودش بلاطرف باشد. ولذا از نظر عقلی متعلق اراده عنوان ایجاد الاتیان بالماء است منتهی بلحاظ فنائی و مرآتی. اینکه مرحوم آقای صدر فرمود در مثال اراده فعل، شوق به فعل ما محبوب و مراد بالعرض نداریم چون اراده و شوق تعلق می گیرد به عنوان کلی اتیان بالماء، و این اتیان بالماء در خارج ظرف سقوط است. اگر بنا باشد که اراده و شوق تعلق بگیرد به این وجود خارجی به نظر عرف، این وجود خارجی بشود مراد و محبوب بالعرض، این تحصیل حاصل می شود. یعنی شما باید فرض کنید که اتیان بالماء در خارج موجود شده است و بعد بگوئید من می خواهم موجود بشود. خب اگر فرض می کنید موجود شده است دیگر معنا ندارد بخواهید موجود بشود.

پس نباید ما فانی ببینیم عنوان اتیان بالماء را در خارج و خارج را محبوب بالعرض ومراد بالعرض ببینیم.

ما دیروز عرض کردیم این مطلب آقای صدر ره درست نیست. خارج مراد و محبوب بالعرض است. در عین حالی که خود عرف می داند که این محبوب بالعرض موجود نیست.

اما متعلق اراده به نظر عرف طرف اضافه اراده است، طرف اضافه که لازم نیست موجود باشد. تصور هم بشود کافی است.

اگر مرحو آقای صدر نظرش به این باشد که در واجبها آن چیزی که ما در خارج می آوریم فرد واجب است نه خود واجب. نماز واجب است، عنوان نماز، ما که در خارج نماز می خوانیم مصداق واجب است، والا واجب که منحصر به آنچه ما خواندیم نیست. من نماز اول وقت می خوانم، اینکه عین واجب نیست این مصداق واجب است. اگر مراد این است، این در واجب و مستحب بدلی است که واجب و مستحب بدلی این خاصیت را دارد که آنچه که در خارج انجام می شود فرد واجب است، چون واجب کلی است. در عین حالی که این واجب کلی محبوب بالعرض است.

ولی این مطلب آقای صدر را ما قبول داریم که در خارج این نمازی که ما می خوانیم فرد واجب است، فرد محبوب بالعرض است. اما همه جا که بحث محبوب بدلی نیست. چه بسا محبوب، محبوب انحلالی است. من شنیدن صدای دلنشین امام عصر سلام الله را دوست دارم شما هم دوست دارید به نحو انحلال. هر فردی از این عنوان سماع صوت امام عصر سلام الله علیه باشد محبوب ما هست. اگر امام علیه السلام جواب سلام ما را بدهند می گوئیم همین جواب سلام ایشان محبوب من بود. من سالها دوست داشتم همین وجوب خارجی جواب سلام حضرت را. حب من از نظر عرف تعلق گرفته بود به همین جواب سلام حضرت. و وقتی حضرت جواب سلام بدهند می گویم امروز محبوب من محقق شد. هذا هو محبوبی. محبوب بالعرض یعنی محبوب به نظر عرف. همین فرد محبوب من است و موجود شد. افراد دیگر از این طبیعت هم محبوب من هستند. پس اینکه آقای صدر بخواهد بگوید نمازی که ما در خارج می خوانیم محبوب بالعرض نیست اگر مقصودش این است که این یک فردی است از افراد محبوب بالعرض ومحبوب بالعرض طبیعی نماز است، طبیعی نماز بالحمل الشایع، بله ما در واجب بدلی قبول داریم. ولی اولا بحث ما همه اش در بدلی نیست، در واجب انحلالی، در مستحب انحلالی، در محبوب انحلالی در آنها هم بحث است که متعلقشان چیست. وانگهی عبارت بحوث این است که اصلا در شوق به فعل، اراده فعل، وجوب فعل، امر به فعل اصلا لا محبوب بالعرض. تعبیر ایشان این است که اصلا خارج نه محبوب بالذات است و نه محبوب بالعرض. و این مطلب ناصحیحی است.

یک مطلب هم عرض کنم این بحث را تمام کنم: بعضی ها خواسته اند از راه ظرف عروض ذهن، ظرف اتصاف خارج، بحث تعلق امر به طبیعت را حل کنند. گفته اند ظرف عروض وجوب ذهن است، اما آن چیزی که متصف است به وجوب خارج است. این نماز خارجی متصف است بأنه واجب، ظرف اتصاف را حساب بکنیم خارج است، ظرف عروض را حساب کنیم ذهن است. این در برخی موارد ممکن است مطرح بشود. در برخی از کلمات ظاهرا مطرح است.

اقول: این درست نیست. من توضیح بدهم: ظرف عروض ذهن، ظرف اتصاف خارج یعنی چه بعد تطبیق کنیم بر مقام. آقایان فلاسفه دیده اند برخی از عوارض هم ظرف عروضش خارج است و هم ظرف اتصافش. مثل سفیدی دیوار. ظرف عروض خارج است یعنی این عرض موجود فی الخارج. البیاض موجود فی الخارج. ظرف اتصاف خارج است یعنی موضوع هذا العرض هو الجدار الخارجی. پس ظرف عروض خارج است یعنی عرض وجود البیاض است فی الخارج. ظرف اتصاف خارج است یعنی موضوع این بیاض وجود الجدار است فی الخارج. پس می گویند ظرف عروض خارج، چون سفیدی بوجوده الخارجی عرض است. ظرف اتصاف هم خارج، چون معروض سفیدی وجود خارجی دیوار است.

این یک قسم.

قسم دوم: آن موردی است که هم ظرف عروض ذهن و هم ظرف اتصاف ذهن است. مثل الانسان نوع. خب نوع بودن عرض ذهنی است در خارج که نوع بودن نداریم. و آن چیزی که معروض این عرض است آن هم انسان ذهنی است. انسان خارجی که نوع نیست. پس انسان ذهنی معروض این عرض نوعیت است، فظرف الاتصاف هو الذهن. یعنی وجود ذهنی انسان معروض است و متصف است به نوع بودن. ظرف عروض هم ذهن است برای اینکه نوع بودن یک عرض خارجی نیست.

قسم سوم: این است که ظرف عروض ذهن، ظرف اتصاف خارج. مثل الانسان ممکن. الانسان ممکن آیا وجود خارجی دارد امکان؟ نه. امکان در خارج نیست. امکان ماهوی در خارج نیست. پس ظرف عروض ذهن است. چون عرض وجود خارجی ندارد. اما آن چیزی که متصف به این وصف امکان است عبارت از انسان خارجی است.

وهمینطور شما می گوئید اجتماع النقیضین ممتنع. امتناع یک عرضی نیست که وجود خارجی داشته باشد. ولی معروض این عرض امتناع وجود خارجی اجتماع نقیضین است. وجود ذهنی اجتماع نقیضین که ممتنع نیست. وجود ذهنی اجتماع نقیضین ممکن است، عنوان و مفهوم اجتماع نقیضین ممکن الوجود است. وجود خارجی اجتماع نقیضین معروض این عرض امتناع است. ولذا می گویند ظرف اتصاف خارج است یعنی معروض این امتناع هو الوجود الخارجی لاجتماع النقیضین، ولکن عرض وجود ذهنی دارد. امتناع که در خارج نیست.

اقول: به نظر ما اصلا این مطلب نامعقول است. معنا ندارد که ظرف عروض ذهن باشد ظرف اتصاف خارج باشد. اتصاف و عروض یک چیز هستند. اگر بنا باشد عرض در خارج نباشد، پس محل این عرض هم حقیقتا در خارج نیست. اگر موطن این عرض ذهن است پس در همین موطن ذهن این عرض نیاز به محل دارد. اگر موطن این عرض ذهن است، موطن عرض امکان یا امتناع ذهن است در همین موطن عرض این عرض نیاز دارد به محل. پس باید محلش هم در همین موطن خود این عرض فرض بشود نه در یک موطن آخر. بگوئیم اجتماع النقیضین ممتنع، خب امتناع اگر وجود ذهنی دارد و عرض است خب محل آن هم باید در همین موطن عرض موجود بشود. والا لازم می آید که عرض در موطن وجود خودش محل نداشته باشد وهذا محال. چه معنایی دارد که اجتماع النقیضین بالحمل الشایع یعنی وجود خارجی اجتماع النقیضین که اصلا در عالم نداریم، بخواهد محل بشود و معروض بشود برای عرض ذهنی امتناع. خب این عرض ذهنی امتناع محل می خواهد. محلش چیست؟ وجود ذهنی اجتماع النقیضین؟ شما گفتید ظرف اتصاف خارج است و نه ذهن. پس وجود ذهنی اجتماع القیضین متصف نیست به امتناع. شما که می گوئید اجتماع النقیضین ممتنع، این امتناع در ذهن موجود است، محل و معروض این امتناع وجود ذهنی اجتماع النقیضین است، که خود شما گفتید نه، مفهوم اجتماع النقیضین و وجود ذهنی اجتماع النقیضین که محال نیست. وجود خارجی اجتماع النقیضین متصف است به این وصف امتناع؟ خب ثبوت شیء لشیء فرع ثبوت المثبت له. آخه وجود خارجی اجتماع نقیضین وقتی نیست چطور می تواند معروض باشد برای امتناع.

شما توجیهی که می کنید این است که: باید یک عالمی تصور کنید به نام عالم واقع. بگوئید آقا! اصلا امتناع اجتماع النقیضین یک قضیه ای است که مطابق و محکی اش عالم واقع است. در عالم واقع ما یک قضیه صادقه ای داریم که اجتماع نقیضین ممتنع. یعنی وجود خارجی اجتماع نقیضین ممتنع. این قضیه در عالم نفس الامر صادق است. نه اینکه امتناع وجود ذهنی دارد. حالا اگر ذهنی در عالم نبود و خدا ذهن را خلق نکرده بود آیا اجتماع نقیضین ممتنع نبود؟ اجتماع نقیضین ممتنع قضیة صادقة موطنها عالم الواقع. این مطابق ومحکی این قضیه اجتماع النقیضین ممتنع است. و در این قضیه مطابَق عالم واقع ونفس الامر است. عالم واقع اوسع است از عالم وجود خارجی و ذهنی. و لذا می گوئیم عدم العنقاء له واقع. عدم عنقاء واقعیت دارد. عدم العنقاء له واقع، همین عدم واقعیت دارد. ولذا وقتی شما می گوئید العنقاء معدوم دروغ نمی گوئیم بلکه مطابق با واقع است. من اگر بگویم العنقاء لیس بمعدوم دروغ گفتم چون مطابق با واقع نیست. محکی این قضیه العنقاء معدوم، اجتماع النقیضین ممتنع عالم واقع است.

پس ما یک عالم واقع داریم، در آن عالم واقع این قضیه صادق است که اجتماع النقیضین یعنی وجود خارجی اجتماع النقیضین ممتنع است. در این عالم واقع این قضیه صادق است. اما تصور شما از این قضیه، در تصور شما از این قضیه موضوع و متصف به این قضیه در ذهن شما وجود ذهنی اجتماع النقیضین است. وجود ذهنی اجتماع النقیضین در ذهن شما متصف است به وصف ممتنع بودن. منتهی به او نگاه فنائی می کنید. مفهوم اجتماع النقیضین که در ذهن شما موجود شد بما هو هو نگاه نمی کنید، بلکه بما هو فان فیما هو بالحمل الشایع اجتماع النقیضین. اگر مراد این است که می خواهید بگوئید ظرف عروض ذهن است، یعنی موضوع قضیه اجتماع النقیضین ممتنع در ذهن ما وجود ذهنی اجتماع النقیضین است. ولکن مرادتان از اینکه ظرف اتصاف خارج است یعنی بما هو هو نگاه نمی کنیم به اجتماع النقیضین، بلکه بما هو فان فیما هو بالحمل الشایع اجتماع النقیضین نگاه می کنیم، ولذا تعبیر می کنید که ظرف اتصاف خارج است.

اگر این را می گوئید قبول است. مقصودتان از ظرف عروض ذهن است ظرف اتصاف خارج است این باشد که به نظر عقلی موضوع قضیه ذهنیه اجتماع النقیضین ممتنع وجود ذهنی اجتماع النقیضین است، ولی چون این وجود ذهنی را بما هو هو نگاه نمی کنیم، بلکه بما هو فان فیما هو بالحمل الشایع اجتماع النقیضین نگاه می کنیم، به نظر تصوری آن چیزی که متصف است به امتناع، عبارت است از وجود خارجی اجتماع النقیضین.

پس چون نظر، نظر تصوری و فنائی است نگاه نمی کنیم به اجتماع النقیضین به این مفهوم ذهنی بما هو هو، بل بما هو فان فی الخارج، اسم این را می گذاریم که ظرف اتصاف خارج است، چون نگاه می کنیم به این عنوان بما هو فان فی الخارج. از آن طرف ظرف عروض هم ذهن است چون به نظر عقلی موضوع این قضیه ذهنیه مفهوم ذهنی اجتماع النقیضین است. اگر به این معنا می گوئید حرف درستی است. ولی بدانید مطابق این قضیه ذهنیه یک واقعی دارد که چه شما تصور بکنید و چه نکنید آن واقع هست و آن در عالم نفس الامر است. و این عالم نفس الامر نیاز به خالق هم ندارد. از وقتی خدا بود، در کنار خدا یک حقائقی هم بود. امتناع اجتماع النقیضین، امتناع شریک الباری، عدم العنقاء، همه اینها در عالم واقع ثابت بودند. پس به لحاظ عالم واقع مطابق اجتماع النقیضین ممتنع می شود عالم واقع. به لحاظ این قضیه ذهنیه موضوع اجتماع النقیضین ممتنع می شود وجود ذهنی و مفهوم اجتماع النقیضین لا بما هو هو بل بما هو فان فیما هو بالحمل الشایع اجتماع النقیضین. اگر به این معنا که بما هو هو نیست، پس ظرف اتصاف می شود خارج. ولی چون عقلا وجود ذهنی اجتماع النقیضین موضوع این قضیه ذهنیه است، می گوئید ظرف عروض ذهن. اگر به این معنا می گوئید ما حرفی نداریم.

اما این را باید توجه بکنیم که هیچ نمی شود ما مطابق این قضیه را ذهن بدانیم. اینکه بعضی ها می گویند ذهن خلق می کند، ذهن مجبور است خلق کند، خب ما هم مجبوریم تنفس کنیم، ولی می دانیم که واقع مطلب چیست که ما مجبوریم تنفس کنیم نمی توانیم تنفس نکنیم. آیا واقعا عقل ما که اجتماع نقیضین را ممتنع می داند می گوید من مجبورم اجتماع نقیضین را ممتنع بدانم؟ من مجبورم این قضیه را در ذهن خودم خلق بکنم ولی این قضیه هیچ واقعی ندارد؟ مثل برخی فلاسفه غرب که می گویند ذهن انسان مجبور است وساختار ذهن انسان به گونه ای است که برخی از مفاهیم و قضایا را خلق می کند. یعنی واقعی نیست. ذهن می سازد. آیا اجتماع النقیضین ممتنع را ذهن می سازد واقعی ندارد؟ یا بالوجدان واقعی دارد که اگر ذهن هم نبود آن واقع بود. و در آن واقع موطن عالم واقع ظرف اتصاف هم عالم واقع است ظرف عروض هم عالم واقع، در همین عالم واقع وجود خارجی اجتماع النقیضین ممتنع است. این قضیه در عالم واقع صادق است.

سؤال وجواب: عالم واقع مقسم برای جوهر و عرض نیست. اما موطن دارد یا ندارد؟ ... عروض یعنی محمول بودن. اجتماع النقیضین ممتنع محمولی دارد و موضوعی و نسبتی. این نسبت بین امتناع و بین وجود خارجی اجتماع النقیضین نه در ذهن است نه در خارج، بلکه در عالم واقع است. بله ذهن هم این را درک می کند مثل همه قضایا.

این اصل بحث.

تطبیقش بر مقام این است که چه بسا گفته می شود که وجوب در خارج نیست ولی آن چیزی که متصف است به وجود در خارج هست. اراده در خارج نیست ولی آن چیزی که متصف است به مراد بودن در خارج است.

اقول: این جوابش این است که نظر عرفی را می گوئید یا نظر عقلی را می گوئید؟ از نظر عقلی محال است، اراده ای که در ذهن موجود است محال است معروض اراده ومتصف به مراد بودن خارج باشد. اگر به نظر عرفی می گوئید، بله، ما قبول داریم، از نظر عرفی اراده در ذهن است، معروض اراده ما هو بالحمل الشایع است که اصلا چه بسا معدوم است. بالاتر بگوئیم چه بسا معدوم است، مثل یا لیتنی الشباب یعود لنا یوم.

هذا تمام الکلام فی هذا البحب الذی لا ثمرة مهمة له، الا همان بحث ارتباط این مسأله با بحث اجتماع امر ونهی.

بعضی ها مطلبی گفته اند در تعلق امر به طبیعت یا افراد که تخییر شرعی است یا عقلی. این را توضیح بدهم:

حضرت امام فرموده اند نزاع در این است که آیا صل امر رفته روی طبیعت، یا امر رفته روی احد الافراد من الطبیعة. صل یعنی أوجد الصلاة یا أوجد فردا من افراد الصلاة. شبیه عام بدلی. امام فرموده اند آنهایی که مثل ما می گویند امر به طبیعت تعلق می گیرد، می گوئیم صل امر رفته روی طبیعت. آنهایی که می گویند به افراد تعلق می گیرد، می گویند امر رفته روی ایجاد فردٍ من افراد الصلاة. ولذا تخییر بنابر قول اینها می شود تخییر شرعی. چرا؟ برای اینکه واجب شد احد افراد الصلاة. ولی بنابر قول حضرت امام و مشهور امر رفته روی صلاة وجامع ماهوی صلاة متعلق امر است. و انطباق این جامع ماهوی بر افراد قهری است، تخییر می شود عقلی.

قبل از اینکه حضرت امام این را مطرح کنند مرحوم نائینی این را مطرح کرده و یک جواب ناتمامی میدهد. می گوید افراد نماز غیر متناهی است. افراد عرضیه دارد، نماز در خانه، نماز در مسجد، نماز در حمام، نماز در اسطبل. افراد طولیه دارد، نماز اول وقت، نماز وسط وقت، نماز آخر وقت. همه اینها را مولا می خواهد لحاظ کند؟ اینکه غیر متناهی است.

اقول: می گوئیم جناب نائینی! خب لحاظ اجمالی می کند، مگر حتما باید لحاظ تفصیلی بکند. می گوید اوجد احد افراد الصلاة.

پس این اشکال مرحوم نائینی درست نیست.

منتهی من عرضم این است که: حالا اینکه حضرت امام قبول کرد ظاهر صل یعنی امر به طبیعت صلاة نه اوجد احد افراد الصلاة، ولی من فکر نمی کنم آنهایی که تعلق امر به طبیعت یا افراد را بحث می کردند در خواب هم نمی دیدند که محل نزاعشان اینجور تصویر بشود. چون این فقط بحث را مختص می کند به واجب بدلی. همه جا که واجب بدلی نیست، گاهی واجب شمولی است. گاهی مستحب شمولی است. بحث هم منحصر به امر نیست، در نهی هم همین را گفته اند که هل النهی یتعلق بالطبیعة أو الافراد. نهی معمولا شمولی است، لا تکذب. خب لا تکذب شمولی است دیگر. اتفاقا صریحا می گویند الامر أو النهی هل یتعلق بالطبیعة أو الافراد. نهی که معمولا شمولی است، امرها هم خیلی جاها شمولی است. امر مستحب به زیارة الحسین علیه السلام شمولی است دیگر، انحلالی است. امر مستحب به نماز شمولی است. الصلاة خیر موضوع فمن شاء استقل و من شاء استکثر. خب در اینجا که دیگر این بحث پیش نمی آید که احد افراد الطبیعة، نه، کل فرد من افراد الطبیعة مطلوب. ولی باز این نزاع پیش می آید که هل الامر یتعلق بالطبیعة أو الافراد. تعلق امر به افراد هم گاهی شمولی است و گاهی بدلی است. تعلق امر به طبیعت هم گاهی شمولی است و گاهی بدلی است. خود امام ره می فرماید شارع که می گوید اکرم العالم این واجب شمولی است، ولکن امر تعلق گرفته است به طبیعت اکرام عالم. اکرام زید عالم مصداق طبیعت اکرام عالم است، اکرام عمرو عالم مصداق طبیعت اکرام عالم است، و این واجب، واجب شمولی است.

سؤال وجواب: طبق تحریر محل نزاع توسط امام ره اصلا محل نزاع بی ثمره می شود، چه بگوید أوجد الصلاة و چه بگوید أوجد احد افراد الصلاة. اگر برنگردانیم نزاع را به دخول عوارض مشخصه در متعلق امر، این فرمایش حضرت امام ثمره ای ندارد که نزاع بکنند علماء در اینکه امر خورده است به ایجاد الطبیعة یا ایجاد احد وجودات الطبیعة. مگر بگوئیم عوارض مشخصه را می خواهیم ببینیم داخل در متعلق امر هست یا نیست که امام فرموده نه این را من محل نزاع قرار نمی دهم.

پس این فرمایش حضرت امام ره ثمره فقهیه و اصولیه ندارد، در حد یک تحریر محل نزاع هم به نظر ما اخص از مدعا است، چون بحث که منحصر به مطلق بدلی نیست.

سؤال وجواب: امر رفته روی جامع بدلی. إئت بأحد افراد الصلاة. و جامع بین مقدور و غیر مقدور مقدور است. إئت باحد افراد الصلاة که مشکلی ندارد. من می خواهم بگویم تحریر محل نزاع به این نحو کردن، حالا اسم إئت باحد افراد الصلاة را می گذارید تخییر شرعی، إئت بالصلاة تخییر عقلی، این اسم گذاری ها دردی را دوا نمیکند.

سؤال وجواب: بحث که منحصر به امر لزومی نیست. اصلا بحث منحصر به امر نیست. صریحا علماء گفته اند هل یتعلق الامر أو النهی. در کفایه هم هست. ودر نهی هم بحث منحصر نیست به اینکه نهی طلب ترک باشد بلکه ولو زجر باشد.

## کلام واقع می شود در تحلیل وجوب تخییری

وجوهی در این مسأله ذکر شده است، مشهور می گویند وجوب تخییری وجوب کل عدل علی تقدیر ترک سائر الاطراف.

آقا واجب تخییری است در حق کسی که روزه اش را عمدا خورده که یا عتق رقبه بکند یا شصت روز روزه بگیرد یا شصت فقیر را اطعام کند. یعنی واجب است صوم علی تقدیر ترک العتق و الاطعام.

حالا ممکن است اگر شما بروید اطعام بکنید، کشف بکند از اول وجوب صوم نیامده است، که ترک اطعام می شود شرط حدوث برای وجوب صوم. ممکن است بگوئید نه، وجوب صوم همراه با وجوب عتق و اطعام از اول حادث می شود، ولی اگر یکی از این سه کار را انجام دادی هر سه تا وجوب مرتفع می شوند. که می شود اتیان به احد الاطراف رافع وجوب.

این نظر مشهور است، که البته مردد است بین أن یکون الاتیان باحد الاطراف کاشفا عن عدم حدوث الوجوب فی الطرف الآخر أو رافعا لبقائه. که مرحوم نائینی گفته اند که اگر وجوب تخییری مشروط باشد باید بگوئیم رافع لبقائه.

ببینیم این تصویر اشکالش چیست. انشاءالله روز دوشنبه.